



نزد او واقعاً خیر نیستند، بلکه وسیله رسیدن به سعادت اند.<sup>۳</sup> «افلاطون» نیز سعادت را بالاترین خیر برای انسان می دانست و تعریفش از سعادت را تربیت، رشد و پرورش صحیح و شادی و آسایش متناسب با کل زندگی برای انسان عاقل و اخلاقی می انگاشت، اما فضیلت را به تنهایی موجب سعادت نمی دانست و معتقد بود حتی انسان با فضیلت نیز مرتکب خطا می گردد، حتی با شناخت و اعتقاد درست نیز انسان گاهی خطا و انتخابی نادرست می کند و این به خاطر غلبه و قوت امیال و خواسته های نفس است. او در کتاب جمهوری چهار فضیلت اصلی را ۱- حکمت ۲- شجاعت یا همت ۳- عفت یا خویشتنداری و ۴- عدالت برشمرد.<sup>۴</sup>

«ارسطو» در کتاب اخلاق نیکو ماخوس مسئله محوری خود را پرسش از چیستی سعادت آدمی قرار می دهد و می پرسد: «اگر هر معرفت و هراختیاری خیری را تشویق کند، پس کدام خیر است که تدبیر مدن-سیاست-آن را تشویق کند و آن را مقصد و هدف قرار دهد، خیری که بالاتر و عالی تر از همه چیز باشد؟»<sup>۵</sup> سپس اضافه می کند مردم بالاترین خیر را سعادت می نامند و آن را راحتی و خوشی زندگی تلقی کرده و مرادشان ثروت، لذت و مقام است.<sup>۶</sup> ارسطو بعد از بررسی انواع لذات نتیجه ای که می گیرد این است که انسان هر خیری را به مقصود و غایتی انجام می دهد، پس آن امور واسطه هستند برای خیر دیگری و خود، و نفس آن عمل مقصود و هدف نیست. ارسطو اضافه می کند که اگر خیرها متکثر هستند پس خیر کامل چیزی جز سعادت نخواهد بود، چون سعادت را انسان بنفسه و برای خود سعادت می خواهد نه چیز دیگر، «السعادة شیء کامل مكتف بنفسه غايةً للأشياء التي تفعل»<sup>۷</sup>. ارسطو از اینجا به مدنی الطبع بودن انسان اشاره می کند و مسئله سعادت و خوشبختی را امری در ارتباط با جامعه برمی شمرد. او از پیوستگی سعادت بشر به سعادت جامعه

و خیر جمعی یاد می کند.<sup>۸</sup>

در سنت فلسفه مغرب زمین دو اندیشمند شاخص دیگر مطرح بوده اند: «زنون» از مکتب رواقی ها با اعتقاد به لزوم منطبق سازی رفتار انسان با طبیعت به معنای عقل گرایی و پیروی از نظم معین و مقرر الهی عالم، و «اپیکور» با اعتقاد به همسان بودن سعادت و لذت. البته باید توجه داشت که منظور اپیکور هر لذت زودگذری نیست، بلکه او در صد برانداختن رنج و درد و طولانی بودن کامیابی های زندگی است. مصادیق لذات مطلوب او تندرستی، بصیرت عقلانی و دوستی است، زیرا این سه موجب رسیدن به آرامش نفس می شوند و این همان سعادت مدنظر اوست.<sup>۹</sup>

«کانت» از جمله فلاسفه مغرب زمین است که در باب سعادت با سنت فلسفی گذشتگان همراهی ندارد. او در کتاب بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق اخلاق را وظیفه گرامی داند نه غایت گرا، چرا که از منظر او غایتی بیرون از اراده و آزادی شخص نیست و وجود سعادت در غایت فعل های خیر و خوب را ناخالص و خدشه دار می کند تا از این رهگذر فعل های اخلاقی را تا سرحد نهایت عقلانی کند. با این حال دو معنا از سعادت را اراده می کند، نخست سعادت به معنای برآورده شدن غرایز، لذات و رضایتمندی است که آن ها را با واژه هایی چون نیک بختی و بهره مندی توصیف می کند. و دیگری رضایت اخلاقی یا احساس رضایت و آرامش روحی.<sup>۱۰</sup>

+

### سعادت مشرقی

سعادت از «سعده» و به معنای یمن و نقیض نحس است.<sup>۱۱</sup> راغب اصفهانی سعادت را به آسایش و خوشحالی معنا کرده است. سعادت در اصل دو گونه است: سعادت اخروی؛ در مقابل سعادت، واژه

▲ تصویر اختصاصی «باور» از مراسم راهپیمایی اربعین، سید احسان باقری